

اصل مشارکت^۱

گریس (۱۹۷۵) این ایده را مطرح کرد که گویندگان برای عملکرد عمل گفتاری با یکدیگر مشارکت می‌کنند. همچنین او چهار اصل را برای انجام موفق آن‌ها مطرح نمود:

۱. اصل کمیت: گویندگان باید اطلاعات لازم را ارائه دهند، نه بیش‌تر از آن.
 ۲. اصل کیفیت: گویندگان باید صادق باشند و آن‌چیزی را بگویند که دلیلی برایش دارند یا اعتقاد دارند که درست است.
 ۳. اصل ارتباط: گویندگان باید سعی کنند با چیزهایی که قبلاً در ذهن شنونده بوده، یا اخیراً مورد بحث بوده‌است، مرتبط باشند.
 ۴. اصل روش: گویندگان باید سعی کنند مختصر و منظم باشند و از ابهام اجتناب کنند.
- در بافت‌های واقعی، مشکلات نسبتاً آشکاری در تعدادی از این اصل‌ها وجود دارد. اصل ارتباط ("مرتبط‌بودن") بوضوح اهمیت دارد زیرا این اصل به گوینده کمک می‌کند که طوری صحبت کند که "قابل درک باشد". آنچه گفته می‌شود اغلب برای تأثیرگذاری، به فرآیندهای فکری شنونده متکی است. گویندگان به‌طور ناخودآگاه می‌دانند که می‌توانند بر شنوندگان تکیه کرده و مشارکشان را با توجه به این دانش طراحی کنند. به‌عنوان مثال ضمایر و نشانه‌های حذف شده کمک می‌کنند که شنونده با اجزای گرامری اطلاعاتش را تکمیل کند:

پولی: {کتابی که لازم داریم} کجاست؟

جنی: {کتابی که لازم داریم} روی قفسه‌ی بالای من است.

بسیاری از اثرات ارتباطی دیگر بستگی به ساخت‌های مشارکتی مشابه دیگر میان طرفین مکالمه دارد. شنوندگان باید آنچه را که تهیه شده، بدانند؛ گویندگان باید آنچه را که شنوندگان احتمالاً از قبل می‌دانند، بدانند.

دور (۱۹۷۹) سیستمی برای توصیف عملکردهای مختلف ارتباطی در ارتباط کودکان پیش‌دبستانی پیشنهاد کرد. آندرسون (۱۹۸۹) از سیستم او اقتباس نمود که در جدول یک ارائه شده‌است.

1 Co-operative

مدیریت مکالمه

اثر بافت^۱

ارتباط در انواع بافت‌ها اتفاق می‌افتد و این همان بافتی است که معنای منحصر به فردشان را به هر مناسبت به آن‌ها می‌دهد. کاربردشناسی زبان با ارتباط به‌طور ویژه در بافت سروکار دارد، درحالی‌که بقیه‌ی جنبه‌های زبان‌شناسی با اجزا و سیستم‌های خود زبان سروکار دارد. یک مثال می‌تواند به روشن شدن چگونگی عملکرد چندین نوع بافت مختلف در ارائه‌ی معنای کلمات کمک کند:

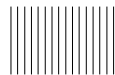
آن و ماری دو دوست مدرسه هستند که قبل از امتحان جلوی در مدرسه یکدیگر را می‌بینند. آن به ماری می‌گوید: "من واقعا مشتاقانه منتظر این امتحان هستم!" ماری جواب می‌دهد: "نه به اندازه‌ی من". آن‌ها در حالی که دندان‌هایشان را روی هم فشار می‌دهند، وارد مدرسه می‌شوند.

- بافت زبان‌شناختی برای پاسخ ماری توسط گفته‌ی آن ایجاد شد.
- بافت محیطی برای یک تعامل غیررسمی از طریق بیرون از مدرسه بودن و دور از کلاس امتحان بودن آن‌ها فراهم شد.
- بافت زمانی از طریق روز امتحان بودن ولی نه دقیقا خود زمان امتحان، فراهم شد.
- بافت شخصی یک ارتباط تثبیت شده^۲ (قدیمی)، به افراد این امکان را می‌دهد که هر دو به راحتی بتوانند با هم طعنه-آمیز صحبت کنند.

اینکه چه کسی با چه کسی صحبت می‌کند، چه زمانی، کجا و برای چه هدفی صحبت می‌کنند (همراه با آنچه که قبلا گفته شده) تعیین می‌کنند که در مرحله‌ی بعد چه چیزی و به چه سبکی مناسب است گفته شود. این عوامل همچنین چگونگی تفسیر آنچه را که گفته شده نیز تعیین می‌کنند. ارتباط این موارد در حوزه‌ی درمان این است که برای مشارکت مناسب، مراجعین باید بتوانند ارتباطاتشان را با هرنوع بافتی متناسب کنند. این کار از طریق تحلیل بافت و همچنین گفته‌های شرکای ارتباطی انجام می‌پذیرد. برای اینکه بتوان این کار را انجام داد، برخی از مراجعین نیاز به تمرین ارتباطی درون ارتباطات مشوق و تسهیل‌گر دارند. این تمرین ممکن است در کنار کار روی گفتار و زبان یا به جای آن لازم باشد. به علاوه این تمرین ممکن است برای اینکه مراجع بتواند گفتار دیگران را به درستی تفسیر کند، ضرورت داشته باشد.

1 Contextual influence

2 established



در زمینه‌ی ارزیابی، اگر درمانگر بخواهد نسبت به توانمندی‌های مراجعین دیدگاه واقع‌بینانه‌ای داشته باشد، باید آن‌ها را در بافت‌های مختلف مورد مشاهده قرار داد. به این دلیل که افراد در بافت‌های مختلف، احساسات متفاوتی دارند و بنابراین بسیار متفاوت عمل می‌کنند. بافت‌های مختلف نیز در خودشان انواع خاصی از رفتار را می‌طلبند، (به عنوان مثال مصاحبه‌ی شغلی، کلاس درس، اتاق مزایده).

مثال	انواع	قصد
شما سیب‌ها را دوست دارید؟	درخواست اطلاعات: سوالات بله/خیر	درخواست‌ها
شما دارید چه کاری انجام می‌دهید؟	درخواست اطلاعات: سوالات دارای کلمه‌ی پرسشی (چه - کسی، چه چیزی، کجا، چه زمانی، چرا؟)	
توپ را پرت کن؛ من آن را می‌خواهم.	درخواست کار یا شی	
می‌توانم بیرون بروم؟	اجازه گرفتن	
بیا آن کار را دوباره انجام بدهیم.	پیشنهاد دادن	
	انواع دیگر درخواست	
توپ؛ دارد می‌رود.	برچسب زدن به افراد، اشیا یا وقایع	بیانات
آن یک توپ بزرگ است؛ او دارد آن را بالا می‌اندازد.	توصیف اشیا/وقایع	
من خسته هستم؛ من فکر می‌کنم که آن احمقانه است؛ می‌خواهم بیرون بروم.	بیان هیجانات، احساسات، مقاصد (شامل بیان قضاوت‌ها یا نگرش‌های شخصی)	
من فکرمی‌کنم شما خواب آلود هستید.	بیانات انتسابی	
می‌خواه بارون بیاد؛ اون کتکش زد چون اون اسباب بازی رو برد.	پیش‌بینی‌ها، دلایل یا قوانین	
بله؛ نه؛ شاید؛ نمی‌دانم	پاسخ به سوالات بله/خیر	پاسخ‌ها
پرستار؛ سوزان؛ امروز	پاسخ به سوالات دارای کلمه‌ی پرسشی	
باشه؛ انجامش می‌دهم	ابراز موافقت با درخواست‌ها	

	تصدیق قبل از بیانات	اهوم؛ بله
	اعتراض: ابراز عدم موافقت با عمل یا گفته‌ی شریک ارتباطی	نه! آنجا نه، بابا
	انواع دیگر پاسخ	موافقت؛ مخالفت
مدیران مکالمه	دریافت کنندگان توجه	آهای؛ جنی؛ نگاه کن!
	درخواست وضوح	شما چه چیزی گفتید؟
	احوال‌پرسی و خداحافظی	سلام؛ خداحافظ!
	نشانه‌های ادب	لطفا؛ متشکرم
	بهانه‌ها	اوه! واای! اوه نه!
	تکرار: گفته‌ی قلب خودش	
	تکرار: گفته‌ی قبلی دیگران	
	دیگر مدیران مکالمه: نشانگرهای مرزی و پرکننده‌ها	می دانی؛ ااااا؛ خوب بعد؛ درست است (پرکننده)
	دست انداختن، لطیفه گفتن، ایجاد حقوق، اخطار	تو یه موز هستی؛ من بتمن هستم؛ مواظب باش
اجراکننده‌ها		

انسجام^۱

"مرتبط بودن" یکی از قدرتمندترین اصول مکالمه‌ای است. برای مرتبط بودن، فرد باید ایده‌ی واضحی از آنچه موضوع واقعی مکالمه است، شکل دهد. تعدادی از مراجعین به درمان گفتار و زبان، در این اصل مشکل نشان می‌دهند. از سوی دیگر ارتباط-برقرارکنندگان مطمئنی که یکدیگر را کاملاً می‌شناسند، می‌توانند ریسک نیاز به مرتبط بودن را بپذیرند. به‌طورمثال فردی ممکن است بدون مقدمه درحال بحث راجع به موضوعی دیگر بگوید، "اوه، راستی، پرواز پاریس را رزرو نکردم". توجه دقیق نشان خواهد داد که درحالی که یک موضوع جدید (مثل رفتن به پاریس) ممکن است کاملاً با موضوع مورد بحث نامرتبط باشد، در شرایط خاصی، می‌تواند با تمرکز اخیر به اشتراک گذاشته شده توسط شرکای ارتباطی مرتبط باشد (در این

¹ coherence



مورد رزرو کردن بلیط‌های پاریس). در این شیوه یک اظهارنظر "نزدیک" (مرتبط) می‌تواند قابل‌پذیرش باشد حتی اگر به‌طور معمول اظهارات این‌چنین نباشند. تصمیم‌گیری درمورد اینکه در هر لحظه، چه چیزی مرتبط است یا نیست، بخشی از فرآیند ایجاد مشارکت‌های ارتباطی مناسب و تفسیر مشارکت‌های دیگران است. بسیاری از ارتباط‌برقرارکنندگان طبیعی، جهت اجتناب از ابهام سعی می‌کنند ارتباط مشارکت‌هایشان را واضح کنند. آن‌ها این کار را هم درمورد مشارکت‌های کلامی کوتاه و هم درمورد دوره‌های طولانی‌تر گفتمان‌های شفاهی یا نوشتاری انجام می‌دهند. فردی که این فرآیند را با موفقیت مدیریت می‌کند، به‌عنوان یک ارتباط‌برقرارکننده‌ی منسجم^۱ در نظر گرفته می‌شود، یعنی فردی که معقول است و دنبال کردن او آسان است.

در رابطه با مداخله، درمانگران اغلب "مدیریت موضوع"، یا ارتباط منسجم را به‌عنوان یک مجموعه‌ی مهارت‌محور از توانمندی‌ها در نظر می‌گیرند که می‌توان آن را کم‌کم القا یا اصلاح کرد. واضح است که آموزش مهارت منسجم‌بودن به مراجعین ارزش دارد. این کار معمولاً از طریق تکیه بر گفته‌های مرتبط و آموزش این مهارت‌ها به‌صورت ارائه، حفظ، تغییر و بستن موضوعات انجام می‌پذیرد. با این وجود این کار همیشه ممکن یا مناسب نیست. گاهی اوقات مشارکت‌ها مرتبط هستند، ولی فردی که برای شریک یا شرکای ارتباطی کاملاً واضح نیست، به‌عنوان فردی غیرمرتبط کنار گذاشته خواهد شد. به‌طورمثال وقتی ارجاع به مکالمه‌ی قبلی صورت می‌گیرد که شریک ارتباطی آن را فراموش کرده است. در موارد دیگر، ارتباط ممکن بیانات سطحی "عجیب" توسط شنونده‌ای که به قصد ارتباطی احتمالی توجه کرده است یا آن را به‌خاطر دارد، با حساسیت شناسایی خواهد شد. مثلاً یک زوج راجع به این گفت‌وگو می‌کنند که اگر مجوز تلویزیونشان را تمدید نکنند، گرفتار می‌شوند. بعد زن گروهی از افسران پلیس را می‌بیند و می‌گوید، "من فکر می‌کنم که آن‌ها دنبال ما هستند!" پاسخ شوهر بستگی به این خواهد داشت که آیا او مکالمه‌شان را به یاد می‌آورد و آیا آن را با حساسیت به گفته‌ی طنزآمیز همسرش ارتباط می‌دهد. این دو نوع پاسخ به دلایل واضح، احتمالاً اثرات مختلفی بر ارتباط دارند. پاسخ دادن با حساسیت برای ایجاد رابطه‌ی قابل‌اعتماد (مناسب) با دیگران (شامل مراجعین) مهم است. اعتماد به نفس ارتباطی را افزایش می‌دهد که خود باعث بهبود عملکرد می‌گردد. همان‌طور که مشهور است، موفقیت منجر به موفقیت می‌شود و از طریق تشویق رفتار مکالمه‌ای رضایت‌بخش، گاهی اوقات می‌توان فرد غیرمنسجم را هدایت کرد، درحالی که انتقاد و اصلاح بیش از حد می‌تواند آن‌ها را در جهت مخالف هدایت کند.

1 Coherent communicator

پیوستگی^۱

پیوستگی "به هم چسبیدگی" عناصر درون یک متن یا یک گفتمان است. ابزارهای پیوستگی معینی در سطح زبان‌شناختی منجر به رخ دادن پیوستگی می‌شوند. هنگامی که این ابزارها از بین روند یا به‌طور نامناسبی استفاده شوند، ممکن است دنبال کردن آنچه فرد باید بگوید، دشوار باشد. مثال‌هایی از ابزارهای پیوستگی شامل موارد زیر هستند:

- **"ارجاع":** ارجاع موجب استفاده از **ادات اشاره**^۲ می‌شود، یا به عبارت دیگر "اشاره" یا ارجاع به کسی، جایی یا چیز دیگری در یک متن، گفتمان یا بافت. فراتر از عملکرد اصلیش در به اشتراک گذاشتن توجه، هدف ادات اشاره اغلب این است که ایجاز صورت گیرد و از تکرار اجتناب شود، مثلاً در "بعد از آن، آن‌ها هر روز آنجا را ترک می‌کردند." این نوع ارجاع زمانی خوب کار می‌کند که همه‌ی افراد از آنچه در واقع به آن ارجاع شده‌است، آگاه باشند. زمانی که آنچه به آن ارجاع شده، از قبل مشخص نشده‌باشد، اصلاً کار نمی‌کند. شیوه‌های دیگر ارجاع وجود دارند: استفاده از حرف تعریف برای نشان دادن آن چیزهایی که قبلاً ارائه شده‌بوده‌اند، مثلاً "the frog" (کسی که شاهزاده خانم با آن درگیر بود، نه فقط یک قورباغه‌ی پیر)؛ یا استفاده از بیانات قیاسی مانند "یکی بهتر" (از موردی که قبلاً گفته شده) یا "همان روز" (روزی که قبلاً گفته شده).
- **جایگزینی:** جایگزینی اغلب برای اجتناب از تکرار، مخصوصاً در متن‌های نوشتاری به کار می‌رود. برای مثال: "سیمون هاکی روی یخ را دوست دارد؛ بازی‌های خشن (بازی‌هایی مثل هاکی روی یخ) مورد علاقه پسر من (سیمون) است."
- **حذف:** حذف زمانی استفاده می‌شود که تصور بر این است که نیازی به بیان کامل آنچه قبلاً درک شده، نیست: "شما فکر می‌کنید چه اتفاقی برای پیتر خواهد افتاد؟" "من واقعاً نمی‌توانم بگویم..." (فکر می‌کنم چه اتفاقی برای پیتر خواهد افتاد).
- **عطف:** این ابزار می‌تواند شکل‌های جالب زیادی بگیرد. برای ارتباط دادن "تکه‌های" گفتمان به هم عمل می‌کند. مثال‌های آن "از طرف دیگر" و "نهایتاً" هستند.
- **پیوستگی واژگانی:** این ابزار از طریق یادآوری آیتم‌ها و ایده‌ها به شرکای ارتباطی و استخراج ارتباطات معنایی میان آنها عمل می‌کند. به عنوان مثال: "او سیب‌زمینی‌ها و هویج‌ها را کاشت. وقتی به خانه رسید، آن سبزیجات را روی میز گذاشت"؛ یا "ما دو ساعت در میان برف پیاده‌روی کردیم. تا زمان شام ما گرم نشدیم."

1 cohesion

2 deixis

3 chunks



حفظ پیوستگی کار پیچیده‌ای است و مدتی طول می‌کشد تا انسان به آن تسلط یابد. علاوه بر آنچه در اینجا با مثال توضیح داده شد، ابزارهای بسیاری وجود دارد که در فواصل مختلف گفتار در هر دو جهت پیشرو و پسرو اتصالات متعددی را موجب می‌شوند.

یک مورد را می‌توان نه به عنوان بخشی از کاربردشناسی زبان (کارکرد زبان در بافت) بلکه به عنوان بخشی از نحو (چیدن کلمات به گونه‌ای که آن‌ها به طور منظم باهم کار کنند) برای پیوستگی در نظر گرفت. با وجود اینکه فرد تصمیم دارد به پیوستگی توجه کند، پیوستگی به وضوح فرصت‌های کافی برای شکست و گیجی در گویندگان، نویسندگان، شنوندگان و خوانندگان فراهم می‌کند.

شاید مهم‌ترین حقیقتی که راجع به پیوستگی باید به خاطر داشت، این است که اطلاعات راجع به این حیطه‌ی مهم توانمندی در حال حاضر به طور گسترده در تخصص‌های مختلف مربوط به اختلالات ارتباطی قابل دسترسی نیستند. اطلاعات دقیق راجع به الگوی رشد طبیعی کاربرد و درک ابزارهای پیوستگی اندک است و هنوز افرادی هستند که تاحدودی براساس کاربرد ضعیف یا نامناسبشان از ابزارهای پیوستگی، گاهی اوقات با عنوان مشکلات تحصیلی، اختلالات زبان، اختلالات تفکر یا کمبود مهارت‌های بین فردی تشخیص داده می‌شوند. این کار غیرمسئولانه انجام نمی‌شود - این دسته افراد ممکن است نیاز به کمک و حتی گاهی جایگاه خاص داشته باشند - ولی نیاز بیشتری به شناخت درمورد مشکلات خاص آن‌ها وجود دارد تا کمک مناسبی دریافت کنند.

یکی از مزایای بالقوه‌ی همکاری بین رشته‌ای در این حیطه، بهبود درک نسبت به چگونگی تشخیص این مساله است که آیا مشکلات فرد در پیوستگی ناشی از فقدان دانش و مواجهه، ناتوانی شناختی، ناتوانی زبانی، یا مشکلاتی شبیه‌تر به سایکوز یا بدعملکردی‌های اجتماعی/هیجانی است.

کاربرد ضعیف ابزارهای پیوستگی ممکن است این برداشت کاذب را ایجاد کند که فرد در حال فکر کردن و صحبت کردن به صورت غیرمنسجم است، مثلاً می‌گوید، "نگاه کردیم، او رفته بود باران داشت می‌بارید" (ما نگاه کردیم و او رفته بود زیرا باران داشت می‌بارید). این حالت می‌تواند منجر به تشخیص اشتباه شود. بنابراین مهم است درمانگران آگاه باشند که اختلالات زبانی از این نوع ممکن است وجود داشته باشد و آگاهی بین رشته‌ای از این مشکل را افزایش دهند.

کاربرد و درک ابزارهای پیوستگی را معمولاً می‌توان از طریق آموزش و تمرین بهبود بخشید ولی درمورد برخی افراد پیدا کردن انسجام تقریباً دشوار است. ممکن است مشکلات در ذخیره یا دسترسی به حافظه در مشکلات مربوط به پیوستگی نقش

داشته باشند. به این دلیل که آیتم‌ها قبل از اینکه بتوانند باهم مرتبط شوند، باید حداقل به طور ناخودآگاه به خاطر سپرده شوند. این حیطه نیاز به مطالعات بیشتر دارد.

شفاف‌سازی و اصلاح

ارتباط برقرارکنندگان باکفایت، درحین پیشروی تعامل، موفقیت تعاملات را **مورد توجه قرار می‌دهند**. آن‌ها درک خودشان را نیز از آنچه گفته شده و نتایج آن مورد توجه قرار می‌دهند. وقتی متوجه شوند که مشکلی رخ داده است، خودشان به طور طبیعی برای اصلاح تعامل تلاش می‌کنند یا از شریک ارتباطیشان می‌خواهند که این کار را انجام دهد؛ به عنوان مثال می‌گویند، "متوجه نشدم" یا "ببخشید، باید بهتر توضیح می‌دادم" یا "وای، من قصد انتقاد از شما را نداشتم".

بنابراین وقتی که ارتباط برقرارکنندگان باکفایت از طریق شرکای ارتباطیشان مطلع می‌شوند که مشکلی رخ داده است، اغلب می‌توانند علت آن را شناسایی کرده و آن را برطرف کنند. این مهارت می‌تواند موفقیتی قابل توجه باشد که نیازمند دانش زبان-شناختی پیچیده و توانایی حدس محتوای فکری شریک ارتباطی دیگر است.

در مورد مداخلات، توانایی اصلاح و شفاف‌سازی را به میزان قابل توجهی می‌توان از طریق آموزش در زمینه تکنیک‌ها و نکات جزئی بهبود بخشید (به عنوان مثال، عبارات کاربردی مانند "ببخشید" یا رفتارهایی که باید تمرین کرد مانند کندتر صحبت کردن).

با این وجود در ارتقای شفاف‌سازی و اصلاح کارآمد، اعتماد به نفس، عزت نفس و احساس واقعی تعهد و استحقاق می‌توانند به خوبی نقش بازی کنند. برای مثال افراد دارای مشکلات تحصیلی اغلب هنگامی که دچار ابهام می‌شوند، در درخواست وضوح شکست می‌خورند (بریتون و فوجیکی، ۱۹۸۹). این تصور عاقلانه نخواهد بود که بی‌اطلاعی از تکنیک‌ها است که آن‌ها را ناتوان می‌کند. دلیلش می‌تواند این باشد که آن‌ها دلسرد شده‌اند؛ آن‌ها خودشان را به خاطر مشکلی که دارند، سرزنش می‌کنند و به همین دلیل در درخواست کمک برای حل آن شکست می‌خورند؛ یا اینکه آن‌ها به سادگی از اینکه امکان درخواست کمک وجود دارد، فرار می‌کنند.

دانش پیش فرض^۱

نظریه‌ی کاربردشناسی زبان باید توانایی یک گوینده در در نظر گرفتن نیازهای شنوندگان در هنگام تبادل یک پیام را شرح دهد. هر قدر که یک فرد بتواند **دیدگاه**^۱ شرکای ارتباطیش را بهتر تصور کند، موفقیت ارتباطی آن فرد احتمالاً بیشتر

1 Presuppositional knowledge



می‌شود. توانمندی‌های شناختی انسان، حافظه و تصویرسازی، این امکان را فراهم می‌کنند که نه تنها دیدگاه فرد دیگر را در نظر بگیرد، بلکه معانی را که در سطح زبان شناختی گفتار یا نوشتار آشکار نیستند، مبادله کند. به جای تکیه بر معانی تحت‌اللفظی یا حتی اصطلاحات ثابت کلمات و عبارات، افراد می‌توانند به معانی طنزآمیز، طعنه‌آمیز یا غیرمستقیم^۲ توجه کنند. همچنین می‌توانند این معانی را درون پیام‌های خودشان ایجاد کنند.

اهمیت این موضوع برای مداخله در اینجا این است که اگر مراجعین به‌طور طبیعی و کارآمد در دنیای واقعی ارتباط برقرار کنند، باید بتوانند معانی را به‌شیوه‌ای خلاقانه و انعطاف‌پذیر ذکر کنند. آن‌ها باید بتوانند پیام‌های پیش‌بینی نشده را درک و تولید کنند و دیدگاه شریک ارتباطیشان را در نظر بگیرند. بنابراین کافی نیست که آن‌ها را با دانشی از معانی و ساختارهای نحوی ثابت تجهیز کنیم. آن‌ها باید یاد بگیرند برای به‌اشتراک گذاشتن معانی تبادل‌شده با دیگران، گفتگو کنند. آن‌ها باید آن نوع فرضیاتی را که شرکای ارتباطیشان انتظار دارند، ایجاد کنند و آنچه را که احتمالاً دیگران پیش‌بینی می‌کنند، تشخیص دهند. به بیان دیگر، باید به‌شیوه‌های مختلف با شرکای ارتباطیشان همدلی کنند.

یک مهارت ارتباطی مهم از این نوع، تصمیم‌گیری راجع به آن چیزی است که می‌تواند به‌عنوان "**معین**" یا به‌عبارت دیگر قبلاً شناخته‌شده در نظر گرفته شود، و آنچه به‌عنوان اطلاعات "**جدید**" به شنونده ارائه خواهد شد. وقتی که این مهم به‌وضوح درک شد، **عمق** آنچه گفته می‌شود، شنونده را راضی می‌کند. وقتی که درک واضح نیست، بیشتر شنوندگان احساس شکست یا گنجی می‌کنند، زیرا نمی‌توانند مقصود را درک کنند.

میزان توانایی فرد در تصویرسازی از افکار دیگران، به این بستگی دارد که آن فرد چقدر می‌تواند در مورد تشابه افکار دیگران با خودش فرضیه‌سازی کند. تصور می‌شود که این "نظریه‌ی ذهن" در چندین سطح عمل می‌کند: من می‌توانم حدس بزنم که شما چه فکری می‌کنید؛ من می‌توانم حدس بزنم که شما چه تفکری راجع به آنچه من فکرمی‌کنم دارید؛ من می‌توانم حدس بزنم که دیگری چه فکری راجع به تفکر شما دارد؛ من می‌توانم حدس بزنم که دیگری چه تفکری راجع به تفکر من نسبت به تفکر شما دارد. تصور می‌شود که همدلی با احساسات افراد دیگر نیز به همین شیوه عمل می‌کند (کاکس، ۱۹۹۱، صفحات ۹۱-۱۱۳).

این‌گونه اظهار شده‌است که (بارون-کوهن، لسلای و فریث، ۱۹۸۵؛ هیپ، ۱۹۹۴؛ سپارون و هووای، ۱۹۹۵؛ بوچر، ۱۹۸۹) افراد طیف اتیسم، یا فاقد نظریه‌ی ذهن هستند و یا آن را به شکلی ناپخته دارند و همین مساله دلیلی برای به‌اصطلاح "اختلالات

1 perspective
2 suggested

همدلی" در آنها به شمار می‌رود. مراجعینی که به نظرمی‌رسد مشکلاتشان در قسمت‌های خفیف‌تر طیف اتیسم قرار می‌گیرد (شامل افراد دارای تشخیص سندروم آسپرگر یا اختلال معناشناختی - کاربردشناختی زبان)، به نظرمی‌رسد که در در نظر گرفتن افکار و احساسات دیگران، قطعاً مشکل داشته باشند. هنوز کاملاً قطعی نیست که چرا باید چنین باشد. این مراجعین ممکن است در تفسیر صحیح بیانات چهره‌ای شکست بخورند (پروسوپاگنوزی)^۱؛ ممکن است به دلایل هیجانی فاقد همدلی با دیگران باشند؛ یا مشکل در فرضیه‌سازی، وانمود کردن یا سناریوسازی (تصویرسازی) ریشه‌ی مشکل باشد. پرداختن به این مشکلات در مداخله، گاهی سودمند است، گرچه لازم به یادآوری است که تعدادی از مراجعین، به دلایل عصب‌شناختی نمی‌توانند در این زمینه‌ها پیشرفت کنند (کاتینگ، ۱۹۹۰؛ آیکاردی، ۱۹۹۲؛ جانت و برونل، ۱۹۹۰).

افرادی که ناتوانی کمتری دارند نیز ممکن است انواع مختلفی از مشکلات در پیش‌فرض داشته باشند و توصیه می‌شود که درمان مستقیماً به مقابله با این مشکلات بپردازد (فصل نه را ببینید). با این وجود تنها تجربه‌ی روابط و تعاملات واقعی می‌تواند **پایه‌ای** برای اکتساب این ویژگی‌های پیچیده و منحصربه‌فرد کفایت ارتباطی فراهم کند. مراجعین دارای انواع گوناگون مشکلات گفتار و زبان فاقد این تجربه هستند. ما دریافته‌ایم که هنگامی که مساله این است، مراجعین از درمان تعاملی فشرده بهره‌می‌برند که به مدت شش تا ده هفته طول می‌کشد. این **درمان مبتنی بر کاربردشناسی زبان** را می‌توان به‌طور همزمان با درمان مبتنی بر گفتار و زبان، یا قبل از آن اجرا کرد. در مورد دوم، گاهی اوقات نیاز به درمان گفتار و زبان کاهش می‌یابد، بنابراین منطقی است که تا زمانی که به همه‌ی مشکلات دیگر مراجع پرداخته شود و او به یک ارتباط برقرارکننده‌ی موفق تبدیل گردد، درمان تعاملی را ادامه داد (فی، ۱۹۸۹).

خلاصه

این فصل رویکردهای کاربردشناسی زبان را شرح داده است. ما تلاش کرده‌ایم که شماری از مزایا و کاستی‌های هر رویکرد را بررسی کنیم و مشارکت آنها را در حیطه‌ی رشد ارتباط و مداخله برای افراد دارای مشکلات ارتباطی روشن کنیم. برای خوانندگان واضح خواهد بود که نویسندگان طرفدار رویکردی کاربردشناختی به اختلالات ارتباطی هستند.

1 Prosopagnosia